

در آستانه

کوتاه تر از آه

اما

واژه دلخواه

بر لب خاموش میهن ما.

انگیز

در شبان بی اختر.

پل پیوند

در میان دو شهر جان

و جزایر پراکنده دوستی.

نوید

و از تیز نفس خلق

در کلامی کوچک

نوید

فرزند مشروع عشق و خطر.

نوید

پیمان وفا

در جوار شکنجه گاه و مرگ

راه پیمایی

جرتیغه های تیز شجاعت

هشیارانه، مدام

بی لغزش یک گام.

نوید

پاس عبوری آگاه

از میان سرنیزه ها و سگان هار

از دروازه جهنم خونین

تا درگاه حزب طراز نوین.

نوید

آزمون پاکی بیک و پیغام

گذار سیاوش

از آتش.

نوید

قامت بلند امیدی در آستانه.

سیر و سرگذشت سازمان زیرزمینی «نوید» درسال‌های دشوار اختناق و سرکوب خونین از محفل‌های حزبی تاسنگ‌های انقلاب

"کار انقلابی سازمان "نوید" در نهضت انقلابی جهان، کار برجسته‌ای است. زیاد نیستند احزاب برادری که در کشورهای فاشیستی، در اوج قدرت فاشیسم، توانسته باشند چنین سازمانی بوجود آورند و آن را از دستبرد حفظ کنند و بالاتر از همه بتوانند یکروزنامه سراسری، به‌طور منظم منتشر سازند. در تمام کشورهای فاشیسم‌زده جهان این یک اتفاق نادر است..."
(نورالدین کیانوری: "حزب توده ایران در عرصه سیاست روز"، ص ۲۵)

بررسی سیر و سرگذشت "نوید"، تنها نشریه زیرزمینی آخرین و دشوارترین سال‌های اختناق و سرکوب، تنها گشودن دریچه بروی خاطرات یک رزم پیگیر مرگ و زندگی نیست. این بخشی از تاریخ مقاومت خلق ماست که مانند همه نبردهای سیاسی و توده‌ای، تجربه‌ها و آموزش‌های پربهایی با آن آمیخته است.
"نوید" در شرایطی قدم به کارزار گذاشت که توحش بی‌حجاب و بی‌پروای تروریسم سازمان‌یافته دولتی به اوج و جنونی رسیده بود که حتی در ابعاد جهانی کمتر نظیر داشت. خواندن یک کتاب ممنوع، نوشتن یک شعار به دیوار، بخش چند تا اعلامیه، علاوه بر جهنمی‌ترین شکنجه‌های جسمی و روحی، عقوبتی در حد زندان ابد و گاه اعدام داشت. برای اینکه آمار اعدام‌های بیدریغ و سخاوتمندانه دادگاه‌های نظامی، که روی دژخیم‌ترین حکومت‌های معاصر را سفید کرده بود، از حد نصاب تکان‌دهنده‌ای که داشت بالاتر نرود، اینگونه مبارزان با صحنه‌سازی‌ها و حادثه‌آفرینی‌های تکراری در کوچه‌ها و خیابان‌ها قتل‌عام می‌شدند.

در پائیز سال ۵۴، گروهی که بعدها بنام "نوید" شهرت یافت و به بزرگترین سازمان مخفی حزب تبدیل شد، به مرکز حزب در خارج از کشور اطلاع داد که آمادگی‌های لازم را برای انتشار یک روزنامه سیاسی افشاگر، تدارک دیده است. این رفا نوشته بودند:

"بگذارید بذرهای اصیل را در زمینی که سرنیزه آنرا شخم می‌زند، بپاشیم. بزرگترین حماسه امروز، تدارک پرحوصله و بی‌گیر فردائی است که در آن قهرمانان منزوی خلق، جای خود را به خلق قهرمان می‌دهند. برای این فردای پربرکت، چه بذری نیرومندتر از تئوری مارکسیسم انقلابی؟ و مارکسیسم واقعی در میهن ما مگر چیزی جز سرمشق نبرد پهلوانی حزب توده ایران است...؟"

مرکز حزب این عزم را تهنیت گفت و از طریق رادیو پیک ایران پیشنهاد کرد:

"نام نوزاد را "نوید" بگذارید. او به استقبال وظیفه دشواری می‌رود."

و نخستین شماره "نوید" در اوایل دی‌ماه همان سال در تهران منتشر شد.

"نوید" در آغاز فصل‌نامه بود و در حجمی بین ۱۴ تا ۲۲ صفحه تنظیم می‌شد. با ابتدائی‌ترین وسایل دستی پلی‌کپی می‌گردید و در تیراژی در حدود هزار شماره تنها در تهران پخش میشد. اما پس از چند شماره، "نوید" بصورت ماهنامه درآمد و با انتشار هر شماره، علاوه بر بهبود سریع کیفی و فنی، چندصد نسخه به تیراژ آن اضافه شد. این روند، تا هنگامی که فعالیت رادیو پیک ایران متوقف شد، ادامه یافت.

با خاموشی موقتی صدای حزب، وظیفه "نوید" به مراتب سنگین‌تر شد و به حکم ضرورت جدید، تاریخ انتشار آن بصورت هفتگی درآمد و بحسب مقتضیات سیاسی و نیارهای روز، گاه دو تا سه شماره در ظرف یک هفته منتشر میشد. این ضرورت

جدید، روی افزایش برق‌آسای تیراز تاثیر عمده داشت و این امر به‌خودی خود به ایجاد مراکز متعدد چاپ در تهران و شهرهای بزرگ دیگر منجر شد.

"نوبد" در طی سه‌سال و سه‌ماه فعالیت مستمر زیر زمینی خود، راهی دراز پیمود. نیرو و ذکاوت او، تجربه غنی سیاسی و سازمانی حزب بود، اما حتی این پشتوانه محکم قادر نبود تعامی مخاطرات را کنار بزند و یا حتی از تکرار پاره‌های شکست‌ها و اشتباهات و به‌زمین خوردن‌ها و زخم برداشتن‌ها، که در جریان کار ناگزیر است و تنها با تجربه، شخصی قابل درک و جبران است، پیش بگیرد. این پشتوانه تجربی، که به‌صورت رهنمودهای حزبی در اختیار سازمان نوبد قرار می‌گرفت، تنها می‌توانست تلفات و ضایعات را به‌حداقل برساند و هوشیاری و ابتکار گردانندگان "نوبد" را صیقل دهد و نیز کند. کشف یک مرکز چاپ در اصفهان و دو مرکز توزیع "نوبد" در تهران و اصفهان و دستگیری تنی چند از اعضای فعال سازمان، که البته تعداد آن‌ها از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد، ضربه‌هایی بود که توسط ساواک بر پیگیر "نوبد" وارد آمد. اما این ضایعات، با توجه به دامنه گسترده‌ای که "نوبد" برای حضور و مبارزه خود در بُنیادی از نقاط کشور فراهم آورده بود و نیز با توجه به تیراز روزافزون آن که در آستانه انقلاب به ۱۵۰ هزار شماره و پس از آن به ۲۴۰ هزار شماره رسید، کمترین صدمه‌ای بود که می‌شد انتظار داشت.

راز بقا و تداوم "نوبد" در خونین‌ترین و افسارگسیخته‌ترین دوران یورش و برخاش رژیم "شاه - ساواک" در درجه نخست سازماندهی آن بود. شبکه پخش "نوبد" در تهران و شهرستان‌ها اغلب از زبده‌ترین فعالین حزبی بودند. اکثر آنها مسئول بالاتر خود را جز با اسم مستعار نمی‌شناختند. محل و ساعت ملاقات آنها، با علائمی که روی تیرهای چراغ برق، یا کیوسک‌های تلفن و دیوار مناطق خاص ترسیم می‌شد، تعیین می‌گردید. قبل از آنکه رفقا بر سر قرار خود حاضر شوند با همین علائم سلامت خود را اطلاع می‌دادند و هرگاه احیانا خطری پیش می‌آمد، با خارج کردن ریفی که در معرض تهدید بود از زنجیره ارتباطات، امنیت شبکه‌ای که با او در رابطه بود، تامین میشد. اینگونه افراد که زدیایی از آنها وجود داشت، مدتی مدید یا برای همیشه از شبکه تماس‌گیری و پخش کنار می‌رفتند و به مراکز پنهان فنی و چاپ منتقل میشدند. در صورتی که ضربه ناگهانی وارد می‌آمد و یکی از فعالین بدام ساواک می‌افتاد، با حذف تنها حلقه ارتباط او با سازمان، هرگونه خطری برای دیگران منتفی میشد.

با این پیش‌بینی‌ها و تمهیدات بود که سازمان نوبد توانست علاوه بر ایجاد یک شبکه سراسری اطلاعاتی و خبرگیری، میلیون‌ها نسخه روزنامه نوبد و صدها هزار جزوه و نشریه حزبی را، که از خارج به کشور وارد می‌کرد، در مراکز و مواضع مختلف اجتماعی پخش کند. ساواک برای درهم شکستن سازمان نوبد دام‌های مختلف گذاشت، اما اکثر تیرهای او به سنگ خورد. بارها موتورسواران ساواک محلات و مناطقی را که اغلب "نوبد" در آنها توزیع میشد، محاصره کردند. اما نوبدی‌ها به تجربه دریافته بودند که هم روز و ساعت پخش روزنامه و هم محل توزیع آن نباید تابع قاعده مشخصی باشد. بعضی اینک در یک محله کارگری روزنامه یا جزوه و شننامه پخش میشد، میدان فعالیت باید بلافاصله به منطقه دور دستی منتقل می‌گردید و تا مدت‌ها از این محله پرهیز میشد. وقتی شهر به مناطق مختلف تقسیم میشد و مسئولیت پخش در هر منطقه برعهده رفیق خاصی بود، تنظیم این برنامه دشواری نداشت.

اما برای پخش، که خطرناک‌ترین وظیفه سازمان بود، از راه‌های دیگری هم استفاده میشد. استفاده از پست معمولی‌ترین و بی‌خطرترین راه بود. بیش از هشتاد درصد این پاکت‌های پستی به سلامت به مقصد میرسید. یک شیوه دیگر قراردادن بسته‌های چند ده‌تایی روزنامه و اعلامیه در محلات شلوغ، با مراکز کارگری و دانشجویی، یا جلوی در خروجی سینماها بود. در اغلب این موارد، هر عابر یا حاضر بیش از یک نسخه بر نمی‌داشت و عمل پخش بطور طبیعی و با استقبال عطشناک مردم انجام میشد. مسئولان شبکه پخش از طریق سمپات‌هایی نیرکه رابطه تشکیلاتی نداشتند، به امر توزیع روزنامه‌ها و گسترش و عرضه آن یاری می‌رساندند. برای سمپات‌های حائز شرایط یک یا چند بسته روزنامه فرستاده میشد و پخش آن طلب می‌گردید. در صورت ابراز علاقه این همکار غیرمستقیم، سهمیه پخش او افزایش می‌یافت و او بی‌آنکه رابط خود را بشناسد و یا حتی برای یکبار ببیند، ظرفیت و امکانات خود را با علائمی که در نقاط و مواضع مقرر تصویر میکرد، اطلاع می‌داد. جز این روابط اندک بفرنج، که ناگزیر مسایل و دشواری‌های بسیار نیز بار می‌آورد و چمسا از سرعت و چابکی سازمانی می‌کاست، امکان ادامه کار در سطحی وسیع وجود نداشت. تماس‌های یکطرفه و محدود، به امر آموزش اعضا و فعالین سازمان صدمه می‌زد، اما همه این نقصان‌ها و ضعف‌ها در قبال فواید و امتیازات آن قابل تحمل و کاملا بصره بود. رهنمود مرکز حزب چنین بود:

"امنیت سازمان مبرم‌ترین و اصلی‌ترین مسئولیت است. در همین حال این مسئولیت نباید چنان یکطرفه عمده شود که فقط "بودن" مطرح باشد و "چگونه‌بودن" فدای آن شود."

"نوبد" در رشد کمی و کیفی خود، تشکیلات سیاسی خویش را نیز گسترش و قوام داد. تجربه لئینی توسعه و تحرک سازمان حزبی و یکدستی و هماهنگی ایدئولوژیک سیاسی آن، بر محور انتشار یک روزنامه سراسری، در مقیاسی کوچک‌تر، توسط "نوبد" تاکید شد. بر گرد "نوبد" شبکه پیچیده‌ای از خبرنگاران، پخش‌کنندگان و سازمان‌دهندگان پدید آمد و با استعداد سرشاری به رشد و نمو پرداخت. در این گسترش مداوم، اصل خالوده‌ای تشکیلاتی حزب، که قویا بر عدم تمرکز تکیه داشت، در عمل صحت و کاربری خود را نشان داد و به‌منابه کلید طلایی سازماندهی در شرایط اختناق خونبار ایران آریامه‌پرزده، عمل کرد. هیچیک از شبکه‌های "نوبد" مستقیما با هم تماس نداشتند، در حالی‌که اعضای یک شبکه نیر، که زنجیروار بهم مربوط بودند، اکثرا نام و نشان واقعی یکدیگر را نمی‌دانستند.

اصل سازمانی عدم تمرکز از سال‌های ۴۹-۵۰، بدنبال ضربه خوردن تشکیلات تهران و خیانت عباس شهریاری، که منجر به درهم شکستن ستون فقرات حزب در داخل کشور شد، و با الهام از تجربه و سرمشق بلشویک‌ها در سال‌های دشوار اختناق تزاری، پیاده گردید و در عمل شمرات درخشانی بار آورد. چنانکه رفیق گیانوری در جمع بست این آزمون موفق می‌گوید: "ما بر اساس شیوه جدید، یعنی سیستم غیر متمرکز، توانستیم سازمان‌هایی را که بوجود آمده، از جنگ ساواک، که سرآمدترین مرحله حیات خود را در دهساله اخیر می‌گذراند، حفظ کنیم. در این دوران هیچیک از گروه‌های ما به جنگ

ساواک نینتاد. ما گروه‌های بسیار تشکیل دادیم و اینها غیر از گروه‌هایی است که بدون ارتباط با مرکز حزب در ایران بوجود آمدند و توانستند خود را حفظ کنند. ما در آستانه انقلاب بیش از ۶۰ گروه حزبی با مقیاس‌های مختلف داشتیم. از گروه‌های کوچک گرفته، تا گروه‌ها و سازمان‌های بزرگ، که بزرگترین آنها سازمان "نوبد" بود.

(حزب نوبده ایران در عرصه سیاست روز، ص ۲۵)

دستاوردهای "نوبد" در عرصه تشکیلاتی با موفقیت چشمگیر در زمینه افشاکاری و تبلیغ و ترویج، ملازم بود. در حالی که روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون، با آوای جفدا سا برای سفاک‌ترین و سرسپرده‌ترین رژیم جهان تنها به به و چهجه می‌گفتند و "جزیره شات آریامهری" را بهشت بی‌بدل زمینی معرفی می‌کردند و حتی جرقه‌های گذرا از آتشفشان عصبان و نبرد خلق به طلحت‌کده این بلندگوها و دروغ‌یافان راه نمی‌یافت، "نوبد" در شکستن دیوارهای سانسور و اختناق نقش بسزایی داشت. تنها در ۱۰ شماره اولیه "نوبد"، ۹۸ خبر مکتوم نگهداشته شده در باره تظاهرات و اعتصابات کارگری، ۵۱ خبر در باره مبارزات دانشجویی، ۲۱ خبر در مورد زندان‌های سیاسی و مبارزات و مسایل زندانیان و ده‌ها خبر و ماجرای سری در باره ارتش، سیاست خارجی، مبارزات خلق، فساد و تاراج دربار و طرح‌ها و نقشه‌ها و جنایات ساواک به چاپ رسید. در کورستان دیکتاتوری، هر خبر، بشکای باروت است. حکومتی که چهره خود را با دروغ و فسفسه و ریا و تحریف بزرگ می‌کند، بمانابه مومبائی کهنه‌ای است که نسیم واقعیات آنرا از هم میپاشد.

رزم شاه که بزرگترین دروغ تاریخ میهن ما بود، "نوبد" را چون خاری در چشم خود می‌یافت. از اینرو برای یافتن سرنخی که او را به کانون‌های اصلی "نوبد" هدایت کند، در چند هجوم وسیع پاره‌ای از توده‌های فدایی و عناصری را که مایلان توده‌ای داشتند و یا احساس می‌شد که چنین گرایش‌هایی دارند، دستگیر کرد. اما هیچیک از این تیره‌های تصادفی هم که در تاریکی ره‌اشد، به هدف اصابت نکرد. شبکه خبری و اطلاعاتی "نوبد"، که روبین زهرآلود آن بود، نه تنها در مناطق مختلف کشور امتداد می‌یافت، بلکه به تدریج عمیق‌تر در مواضع و مراکز حساس دشمن نفوذ می‌کرد. این نفوذ خود به یافتن دسترسی بیشتر به منابع خبری و افشای آن‌ها یاری می‌رساند.

در کنار این فعالیت افشاکرانه، که تندشدن نبض انقلاب بر دامنه وحدت آن میافزود، ترویج مارکسیسم و تبلیغ تئوری علمی انقلاب از وظائف عمده سازمان بود. اکثر اعلامیه‌ها و اسناد و مقالات سیاسی و تئوریک حزب نوبده ایران، چه در صفحات روزنامه سوید و چه بصورت مجزا در تیراژهای نسبتا بالا منتشر و در تهران و بیش از ۲۰ شهر کشور پخش میشد. تنها در طرف یکسال قبل از انقلاب، سازمان نوبد بیش از ۳۰۰ هزار نسخه روزنامه مردم ماهنامه، دنیا و کتب و آثار مارکسیستی، را که مرکز حزب در خارج از کشور، بقطع کوچک و با حروف ریز چاپ می‌کرد، در سطح مملکت توزیع کرد. از آنجا که انعکاس خبرهای منتشرشده و افشاکاری‌ها و تفسیرهای سیاسی روز، کمتر مجالی برای بحث‌ها و مسایل تئوریک در صفحات محدود "نوبد" باقی می‌گذاشت، از آنجا که مبارزه، ایدئولوژیک با انواع انحرافات جنبش چپ ایران، که از فقدان تئوری سالم مارکسیستی و نفوذ انواع نظرات و شبه تئوری‌های انقلابیگری خرد بورژوازی، نیرومند شده بود، بصورت ضرورت مبرمی رخ می‌نمود، از آنجا که جنبش‌های خودبه‌خود طبقاتی و صنفی و توده‌ای، در متن شرایط مساعد عینی دم‌به‌دم توانا تر میشد و افزایش می‌یافت و این حرکات مبارزاتی، آمیزش هرچه بیشتر با تئوری راهگشای انقلابی را می‌طلبید، سازمان نوبد در کنار توزیع کتب و آثار مارکسیستی، انتشار نشریه تئوریک و سیاسی "بسوی حزب" را نیز ادامه می‌داد.

"بسوی حزب" میراث رفیق شهید "هوشنگ تیزیابی" بود که در خفقان انگیزترین و عقیم‌ترین فصل تاریخ معاصر ایران، به همت سلحشوران او منتشر میشد. با شهادت این رفیق، کار انتشار بسوی حزب نیز مختل شد، تا سرانجام مرکز حزب برآن شد که این رسالت ناتمام را برعهده دیگر مبارزان حزبی بگذارد و قرعه بنام "نوبدی" ها اصابت کرد. مرکز حزب از رفقای "نوبد" پرسید:

— "حاضرید این درفش خونین را، که بر زمین نبرد افتاده، دوباره به اهتزاز درآورید؟"

رفقای "نوبد" پاسخ دادند:

— "این افتخار بزرگی است. روح مشتعلی که دورای نام "بسوی حزب" آرمیده است، دیگر بار در نخستین سنگرهای انقلاب، حاضر خواهد شد. بگذار پیگر غرقه در زخم و خون رفیق تیزیابی، از زیر خاک لبخند بزند..."

"بسوی حزب"، که در سومین شماره، همراه با تیش قلب بنیانگذار خود متوقف شده بود، در حجمی به تفاوت بین ۴۰ تا ۱۰۰ صفحه، دوباره به راه خود از میان برنگاه‌ها و سنگلاخ‌ها ادامه داد. گرچه این نشریه سیاسی و تئوریک هرگز نتوانست پایه پای "نوبد" حضور خود را در جامعه گسترش دهد و به تیراژهای بالا دست یابد، اما سهم خود در شناساندن ایدئولوژی علمی طبقه کارگر و افشاندن یذر تئوری انقلابی در زمینی که نطفه‌های آتشناک عظیم‌ترین عصبان در اعماق آن سته‌میشد و رشد می‌کرد، نقش شایسته‌ای ایفا کرد. نیمی از محتوی "بسوی حزب" را مقالات و تحلیل‌های ماهنامه دنیا، ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب نوبده ایران بر می‌کرد و نیم دیگر به بحث‌های تئوریک در سطح جنبش و یا مسائل و مطالب تفصیلی سیاسی اختصاص داشت. نگاهی گذرا به تیتراژهای پاره‌ای از مطالب "بسوی حزب"، هویت این نشریه را در خطوط کلی‌اش معرفی می‌کند:

— مارکسیسم - لنینیسم و مذهب (مناسبات احزاب کمونیستی با مذهب و زحمتکشانی که به مذهب باور دارند)

— درباره تراکت - شینامه - انواع آن، محتوی و ساختار آن، زبان و نحوه استدلال آن، اصول ایدئولوژیک و پایه‌های روانشناسی عمومی در نحوه استدلال تراکت، وسایل و طرق پخش تراکت...

— راه رشد غیر سرمایه‌داری - از دوره لنین تا امروز

— از سرنوینی سلطنت استبدادی تا استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک

— ترور، شیوه لینی مبارزه مسلحانه نیست

— برخورد حزب نوبده ایران نسبت به جنبش چریکی

— انقلابیگری خرد بورژوازی (از پرودن و باکوین، تا تروتسکی و ماژو)

— بررسی انتقادی مواضع جدید انشعاب کنندگان سازمان محاهدین خلق ایران (سازمان بیگار...)

— جنبش نوین کمونیستی به چه معناست؟

— یک ارزیابی عمومی در باره تاریخ پهلوی

اما "بسوی حزب" بیشتر از ۱۲ شماره نیاثید. حریق انقلاب، که با ضربه‌های صاعقه در سراسر کشور زبانه کشید، تند شدن نبض "نوید" و انتشار پیاپی شماره‌های آن در ده‌ها هزار تیراژ و پدید آمدن وظایف نوین سازمانی و مبارزاتی که با شرایط جدید و وضع انقلاب تناسب داشته‌باشد، ادامه "بسوی حزب" را با توجه به امکانات سازمان نوید عملاً ناممکن می‌کرد. وظایف حاد مبارزه سیاسی در کیفیتی تازه و آنگاه تدارک اقدام نظامی، که بشدت برخاسته می‌شد، امر مبارزه تئوریک را با همه ضرورت آن تحت‌الشعاع قرار میداد، و بی آنکه حذف کند، به ردیف دوم میراند. با عمده‌شدن پراتیک، تئوری‌تأحذی از حرارت قلبی می‌افتاد و امر پراتیک، تمرکز همه نیرو را در امر سازماندهی و تدارک مبارزه مسلحانه توده‌های ایجاب می‌کرد. قوای که معطوف به نشریه "بسوی حزب" بود، در "نوید" بعنوان تنها روزنامه منظم و بالنسبه سراسری انقلاب، که به مرز ۱۵۰ هزار شماره نزدیک‌میشد، تمرکز یافت. "نوید" باید همه آن رویدادهای پراخگر و مبارزات توفان‌آسا و بسیار پراکنده خلقی را، که به وسایل ارتباط جمعی اخته‌شده راه نمی‌یافت، و یا اگر می‌یافت، از صافی سانسور دولتی و اتوسانسور موسسات انتشاراتی می‌گذشت و با انواع جعل و تحریف می‌آمیخت، بطور سالم و همه‌جانبه بگوش‌های عطش‌زده برساند. به این وظیفه سنگین، تفسیر صحیح روندها و رویدادها و بیرون‌کشیدن مشی درست مبارزاتی از میان مجموعه بفرنج و متحول حوادث، و بر این اساس، تعیین شعارهای دقیق تاکتیکی اضافه می‌شد.

مقدماتی‌ترین نتیجه‌های که ۵ سال مبارزه سیاسی سازمان نوید، بعنوان یکی از شاخه‌های حزب توده ایران، و سه‌سال و - سه ماه فعالیت بی‌وقفه نشریه "نوید" در برداشت، بطلان این شبه‌تئوری خرده‌بورژوازی بود که، با مطلق‌کردن توانائی‌های دیکتاتوری، جز مبارزه مسلحانه هر نوع مبارزه دیگر را ناممکن و بی‌ثمر می‌پنداشت، و در این پندار نیز عملیات تروریستی روشنفکران انقلابی جدا از توده و عصیان دلیرانه و بی‌دورنمای نخبگان را تنها شق ممکن مبارزه مسلحانه می‌شناخت. مساله شالوده‌های اینجاست که در شرایط اختناق و سرکوب بی‌پروا، باید مناسب‌ترین و کم‌ضایع‌ترین شیوه تعرض و دفاع و تدارک کشف شود، وگرنه شکست یا نارسائی یک یا چند شیوه و شکل مبارزه سیاسی، به معنی بن‌بست مبارزات غیرمسلحانه نیست. بازوی نظامی در خدمت هدف سیاسی است و هر جا که حزب و سازمان سیاسی بصورت زائده و فرعیات تشکیلات نظامی درآید، از مارکسیسم انقلابی تنها کاریکاتوری برجای خواهد ماند.

در پی طغیان گسترده قم، که به خون کشیده‌شد، و قیام ۱۵۰ هزار نفری تبریز، که رژیم را بهت‌زده کرد، دیگر تردیدی نبود که انقلاب آغاز شده‌است. "نوید" این واقعت را، که هنوز در بسیاری از باورها نمی‌گنجید، برای اولین بار مژده داد: "وقتی یک خلق با چوبدستی و سنگ و گلوخ در گستره‌های عظیم به جنگ تانک‌ها و مسلسل‌ها می‌رود، وقتی شعارهای آزادی را با خون خود شعله می‌زنند و مرگ را برای مظلومی کردن آن زندگی گوسفندی و تحقیرآمیز، که می‌خواهند به او تحمیل کنند می‌پذیرد، بی‌شک آن لحظه انفجاری فرارسیده‌است که حکومت‌کنندگان بمشوی‌گذشته‌متوانند ادامه دهند و حکومت‌شوندگان نخواهند مانند گذشته حکومت شوند".

(نوید، ۱۶ اسفند ۵۶)

پدید آمدن وضع انقلابی، وظایف نوینی را در دستور روز، همه سازمان‌ها و احزاب سیاسی قرار میداد. تعیین درست‌ترین شعارها و بسیج توده‌ها بر محور این شعارها، که از درون واقعیات عینی و حرکت زنده مردم باید استخراج شود، حساس‌ترین وظیفه بود. "نوید" در این دوران متلاطم، این شعارهای راهگشا را بمیان توده برد.

درست در فردای خونین ۱۷ شهریور و برقراری حکومت نظامی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ براساس این برداشت که در شرایط کیفی جدید، تظاهرات وسیع خیابانی، که عمده‌ترین اهرم مبارزه مردم بود، تا مدتی عملاً ممکن نیست و برای مبارزه مسلحانه هم هنوز آمادگی توده‌های وجود ندارد و ابزار و لوازم کار و زمینه‌های لازم تدارک نشده‌است. "نوید" به این نتیجه رسید:

"تنها یکراه باقی است، موثرترین راه: با اعتصاب عمومی سراسری کودتای نظامی شاه را علیه مردم درهم بشکنیم."

(نوید، شماره ۴۴ - شنبه ۱۸ شهریور)

این شعار، در فضائی که قتل‌عام بیرحمانه مردم بیدفاع در ابعادی بی‌سابقه، خشم خلق را به بهت آمیخته‌بود، پاسخی بود به سوال ناگفته‌ای که بر لب‌ها و در چشم‌ها و دل‌ها موج می‌زد. شعار "اعتصاب عمومی"، که کاملاً زمینه عینی داشت، چون فیتله آتشی به انبار باروت افتاد. امواج اعتصابات یکی پس از دیگری فرارسید. عظیم‌ترین کارزار خلقی علیه نظامیان براه افتاد و هر کارخانه، هر دانشگاه، هر مدرسه و اداره و مغازه، هر واحد کار و عرصه فعالیت تجاری و ارتباطی و اقتصادی، به یک سنگ فعال بدل شد، و می‌دانیم که سرانجام همین نبرد همه‌گیر بود که ستون فقرات رژیم را شکست.

"نوید" یک‌هفته قبل از روی‌کار آمدن حکومت نظامی از هاری، از این توطئه پرده برداشته و اعلام خطر کرده‌بود که:

"این میرغضب سرسپرده دربار مأمور اجرای توطئه‌های ضد خلقی شده‌است. جلا تاجدار به هر قیمت در سودای در هم - شکستن خلق است."

طرح شعار "اعتصاب عمومی" و افشای پیشاپیش توطئه کشتار "شاه - اویسی" یکی از نمونه‌های بارز تلاش مبارزاتی "نوید" بود. بردن شعارهای بموقع و گره‌گشای حزب در دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها و حتی پادگان‌ها، بسیج اقشار و نیروهای خلقی برای دفاع و پشتیبانی از مبارزات صفوف دیگر، به ویژه کارگران و علی‌الخصوص کارگران قهرمان صنعت نفت، افشای جنایات رژیم در شهرها و قتل‌عام مردم و گزارش مبارزات اوج‌گیر در گوشه‌کنار کشور، که به تفصیل و در اسرع وقت در "نوید" - و تا مدتها اغلب تنها در "نوید" - منتشر میشد، افشای هجوم شبانه ارتش و ساواک شاه به محلات و قرق مناطق وسیع برای خانه‌گردی، افشای مبارزات زندانیان سیاسی و تهیه‌کار زندان‌سازان و دژخیمان، به توان و خروش آگاهانه انقلاب می‌افزود. در جریان آتش‌زدن عمدی سینما رکس آبادان، که در آن بیشتر از هشتصد نفر زنده‌زنده در آتش سوختند و زغال شدند، "نوید" سه شماره پیاپی منتشر کرد و از جزئیات این جنایت هولناک و انگیزه‌های آن پرده برداشت و این سند رسوائی را در سراسر کشور و به‌ویژه در بسیاری از سرخانها پخش کرد.

و سرانجام هنگامی که خلق برای تسویه حساب نهائی با جلا ددان خود، به نبرد مسلحانه روی آورد، اعضای سازمان نوید مانند دیگر سازمان‌ها و گروه‌های حزبی، با اسلحه یا دست‌خالی به مهلکه شناختند و با خون خود سنگ‌های انقلاب را رنگین

کردند. خسرو مقصودی، دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران، که در روز انقلاب در سگر خلق بریر شد، گوئی از زبان همه شهدا گفته بود:

"آنچه آموخته‌ام اینک باید به کار ببریم. یک روز هر کلمه‌ای که می‌آموختیم، پربارتر از صدها گلوله بود و امروز هر گلوله، پرمعنی‌تر از هزارها کلمه است..."

و اینک این روح و خون رفقای شهید ما:
محمد جانجانیان کارگر بافنده سوزنی، نادر عبدالمناف (کارگر آرماتوربند)، خسرو مقصودی (دانشجو)، حجت‌السه قریشی دبیر روساهای مازندران، علی مطلب‌زاده کارگر و دانش‌آموز، محمدسلطانزاده معلم مدرسه راهنمایی خوی است که در فضای انتظارآلود انقلاب موج میزند و در همه ریشه‌هایی که تشنه روئیدن‌اند، منتشر میشود.

به خاطر این مجاهدات بود که در گزارش هیات اجرائیه به شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران، با این زبان از "نوید" و "سویدی‌ها" تجلیل شد:

"انتشار روزنامه "نوید"، که ابتدا در ۱۰۰۰ نسخه و در هفته‌های اخیر در ۲۰۰ هزار شماره چاپ و منتشر شده است، تاثیر فوق‌العاده مثبتی در بالا بردن حیثیت حزب، در بردن افکار و نظریات حزب به میان قشر قابل‌توجهی از مردم و بویژه در میان کارگران و روشنفکران و دانشجویان داشته است..."

گروه‌های متعدد دیگر به تجدید چاپ "نوید" در ۷۰۰ و ۱۰۰۰ و گاهی ۲۰۰۰ نسخه اقدام کرده‌اند. برخی با فتوکپی و بعضی دیگر با چاپ مقالاتی از "نوید"...

بیروزی انقلاب، اقتضای مبارزه زیرزمینی را که "نوید" از عرصه آن برآمده بود، از میان برداشت. در آخرین شماره "نوید"، که در ۲۶ اسفند ۵۷ منتشر شد، وداع‌گونه‌ای چنین به چاپ رسید:

"با انتشار هفتاد و سومین شماره، "نوید" به عرصه جدید تلاش و پیکار می‌پیوندد. انتشار نخستین شماره "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران، در شرایط فعالیت علنی تمامی احزاب و سازمان‌های سیاسی، که به یمن انقلاب مردم سلحشور میهن ما بیار آمد، لزوم ادامه حضور "نوید" را، که پاسخگوی ضرورت مبارزه زیرزمینی بود، از میان برداشت. "نوید" که طنینی از صدای مردم زیریوغ و تسلیم‌ناپذیر ما و تنها نشریه منظم سیاسی داخل کشور در سخت‌ترین شرایط ترور و اختناق و سانسور بود، اینک بصورت شاخه‌ای به درخت دیرینه‌مادر خویش (روزنامه مردم) جوش می‌خورد، زیرا خود از آغاز ریشه‌ای سربرافراشته از انبوه ریشه‌های این درخت تناور بود. امید که هرگز در میهن ما آنچه‌ان شرایطی تکرار نشود که ضرورت انتشار نوید و "نوید"‌های زیرزمینی را ایجاب کند."

تجدید خاطره با یارانی که تا آخرین ذره هستی سوزان و آخرین نفس پهلوئی شان را به حزب و انقلاب هدیه کردند

پارتیزان‌های توده‌ای در سنگرهای انقلاب

وقتی حزب شمار تدارک مبارزه مسلحانه را به‌مثابه مبرم‌ترین وظیفه روز مطرح کرد، سازمان نوید و اغلب گروه‌های قوام‌یافته توده‌ای شروع به ایجاد و آماده‌سازی شاخه‌های نظامی کردند. از پی قیام صد هزار نفری تبریز، که همچون طغیان دلاورانه قم، در خون و باروت غرق شد، شیخ سرخ انقلاب به‌وضوح در افق‌های ایران ظاهر شده بود. رژیم که سستی و پوکی خود را در پشت هجوم و سفاکی بربرمنشانه پنهان می‌کرد، فاصله بعید خود را از مردم با دریایی از خون بعیدتر کرد و به‌توده‌ها با عامیانه‌ترین منطق فهماند که هیچ زبانی را جز زبان گلوله نمی‌شناسد. در واقع این شاه ترسان و لرزان بود که جنگ مسلحانه را علیه مردم بی‌سلاح آغاز کرد و هرپلی را در پشت سرخود درهم شکست. برای رژیم هیچ راه وحشی کوره راهی جز تشدید عملیات نظامی و گسترش دامنه سرکوب عربیان باقی نبود، اما آن نیرو و فشاری که دیروز برای مهار کردن اوضاع کافی بود، امروز نارسا و عاجز می‌نمود و آنچه امروز گاری از پیش می‌برد، فردا در برابر امواج انقلاب، که بیایی بزرگتر و سهمگین‌تر می‌شدند، عاطل و باطل می‌ماند.

اما علی‌رغم رژیم که تنها یک شکل و شیوه مبارزه را به‌خود تحمیل کرده بود، اردوی خلق هنوز از قدرت مانور و ابتکار بسیار و امکان استفاده از انواع شکل‌های مبارزه انقلابی برخوردار بود، به‌همان نسبت که ذخیره‌های حیاتی رژیم ته می‌کشید، نیروی خلق ذخیره‌های جدیدی را در خود کشف می‌کرد. به‌همان نسبت که بی‌اعتمادی و تردید در صفوف دشمن رخنه می‌کرد، خلق به نیروی لایزال خود که به حقانیت آن ایمان آورده بود، اعتماد بیشتری می‌یافت. بدین‌سان درحالی‌که از فردای قیام شکوهمند تبریز، مبارزه مسلحانه در دستور روز قرار گرفته بود، شروع مبارزه مسلحانه کمی زود می‌نمود. اشکال دیگر مبارزه، که ضایعات کمتری داشت، هنوز ظرفیت‌های دست‌نخورده‌ای داشتند. زمان به‌سرعت برق و باد به‌منفع انقلاب پیش می‌رفت و هردم اقتشار و گروه‌های دورافتاده‌تری از مردم به مبارزه‌فعال جلب می‌شدند. تظاهرات گسترده اعتراضی، که رفته‌رفته حالت رزمی به‌خود می‌گرفت، میدان تمرین و تدارک بود. خلق درعظیم‌ترین تظاهراتی که تاریخ جهان کمتر نظیر آن را به‌یاد دارد، خود را با همه توانایی برهینش دوباره کشف می‌کرد و از قشون بی‌شمار خود سان می‌دید و در روح آن نیرو و هیجان می‌دید.

به‌دنبال کودتای خونین نظامی "شاه - اویسی" و برقراری حکومت نظامی در اکثر کانون‌های انقلاب، جنبه متحد و یک‌پارچه خلق، که عملاً در کوچه و خیابان تشکیل شده بود، شکل مبارزه را، که تاکنون عمدتاً تظاهراتی بود، تغییر داد و اسلحه برنده سارزه گسترده و فلج‌کننده اعتصابی را به‌دست گرفت. شعار: "با اعتصابات گسترده سراسری برتوان جنبش انقلابی بیفزائیم"، که مستکر آن حزب توده ایران بود، شعار و شکل مبارزه روز شد. و وقتی ضربه‌های سگیس گسترده‌ترین اعتصابات سیاسی تاریخ میهن ما، در حکومت نظامیان خلل انداخت و آن‌را از درون خالی کرد، حلقه زنجیر سراسری اعتصابات، به حلقه عظیم‌ترین تظاهرات و نمایشات خیابانی متصل شد.

رژیم پیشاپیش همه نقدیه‌اش را با اسراف ناگزیری مصرف کرده بود و دیگر هیچ وسیله‌ای جز طناب‌بازی برای کردن خویش در دست نداشت. از شعبده و تغییر ماسک تبدیل دولت نظامی به‌دولت به‌اصطلاح ملی، که گویی آن‌را برای چنین روز میادایی در سرکه خوابانده بود، طرفی نیست و عصیان یاس‌آمیز و وابسته‌ترین جناح نظامیان، به تحول کیفی تازه‌ای در انقلاب منجر شد. انقلاب که تاکنون با طرق و شیوه‌های غیرمسلحانه راه خود را به‌طور موفقیت‌آمیز گشوده بود، هجوم مسلحانه ضدانقلاب را با حمله مسلحانه متقابل پاسخ گفت و به‌این ترتیب روزهای حماسه‌آمیز ۲۱ و ۲۲ بهمن‌ماه پدید آمد و تاج و تخت پیرادبار ۲۵۰۰ ساله، در خون عاشقانه خلق غرق شد.

قش توده‌ای هادر نبرد

مبارزه مسلحانه خلق خیلی زودتر از آنچه سازمان‌های سیاسی محاسبه می‌کردند، به‌پایان رسید. پیش از آن‌که ارتش خلق وارد میدان شود، پیش‌قراولان آن کار را یکسره کرده بودند. در واقع بحران عمیق همه‌جانبه رژیم منزوی شده، که

ضربات سرگیمه‌آور تظاهرات مقاومت‌ناپذیر و اعتصابات میلیونی، که طبقه‌کارگر و به‌ویژه کارگران قهرمان نفت اهرم آن بودند، ستون فقرات آن‌را شکسته و این غول بوشالی در انتظار ضربه آخر بود. قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن نقش این ضربه‌نهایی را بازی کرد.

سازمان نوید در روز ۲۱ بهمن بیش‌از چند گروه نظامی نتوانست وارد میدان کند. تعداد این گروه‌های سه‌وچهار نفری، در روز ۲۲ بهمن دوبرابر شد. اما اغلب فعالین سازمان به جنبه وسیع تدارکاتی خلق پیوستند، برپایی سنگرها را در بسیاری از محلات سازمان دادند، برای مبارزان این سنگرها کوکتل، مولوتف و نارنجک‌آتشزا ساختند و یا طرز ساختن آن را به مردمی که با شوق و روحیه‌ای اعجاز‌انگیز آماده رزم و شهادت می‌شدند، آموختند؛ کارانتقال مجروحین را به بیمارستان‌ها و یاری رساندن از خانه‌ها به سنگرها را سازمان دادند و پاره‌ای از آنان در این مجاهدات، یادرسنگرهای پر جوش نبرد، به‌خون در غلتیدند.

از میان گزارش‌های حزبی رفقای مبارز سازمان نوید، که فعلا نه در قیام حماسی روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن شرکت داشتند - و به‌پارتیزان‌های توده‌ای شهرت یافتند - صحنه‌هایی را انتخاب کرده‌ایم که اگرچه خلاصه و زودگذر است، اما تصویری کلی از آن توفان شکوهمند خلقی و هیجان‌ات و تب و تاب‌های تکان‌دهنده و شورانگیز آن به‌دست می‌دهد. ما امیدواریم تفصیل این گزارش‌های نبرد را به‌طور جداگانه به‌زودی منتشر کنیم، تا تجدیدخاطره‌ای باشد از رفقای شهیدی که در آستانه تاریخ، همه هستی و خون پاک خود را بی‌محای نثار کردند.

یک تانک را به آتش کشیدیم

دوتا تک از سمت نیروی هوایی به‌طرف ما می‌آمد. ساعت درست چهار و بیست دقیقه صبح بود. صدها مسلسل به‌سوی تانک‌ها آتش گشودند، ولی تانک‌ها با نورافکن قوی، به‌موازات هم به ستون یک غرش‌کنان پیش می‌آمدند. تانک‌ها از کنار باریک‌داه و سنگرها و موانعی که با زرده‌های حاشیه خیابان، جدول‌های بتونی، پیت‌های حلبی ایجاد شده بود، عبور کردند. حاشیه باریکی که ما برای عبور آمبولانس‌ها باز گذاشته بودیم، به‌کار آن‌ها خورد. هزاران گلوله به‌مدرز رفت. چند دقیقه بعد در همان مسیر سرولگه یک تانک دیگر پیدا شد. اعلام کردند:

"تیراندازی نکنید، فشنگ‌ها را هدر ندهید، فقط با کوکتل‌ها حمله کنید. از هر منطقه یک تیرانداز نورافکن تانک‌ها را نشانه بگیرد."

ده‌ها کوکتل دم‌دستان بود. تانک غرش‌کنان به در بیمارستان جرجانی حمله کرد و آن‌را درهم شکست. گروهی از زخمی‌ها و همافران آن‌جا بودند. بند دلمان پاره شد، اما تانک عقب زد و به‌سوی ما حمله کرد. مرتب با مسلسل آتش می‌افشاند. از روی بام صدها کوکتل را چون بارانی از آتش بر سر تانک ریختیم. از همه‌جای تانک آتش بلند شد. باز هم کوکتل‌ها فرود آمدند. تانک غرقه در حریق از جدول منحرف شد و به‌دیوار شمالی خیابان اصابت کرد. راننده تانک بیرون پرید و از طریق باغ‌کنار ساختمان گریخت. سیه‌ده داشت می‌زد. اولین پیروزی به‌دست آمده بود.

من اولین کسی بودم که با مسلسل خودم را به‌چندمتری تانک آسیب‌دیده رساندم. ده‌ها کوکتل دیگر روی تانک انداختیم. رفقایی گفتند:

"آن قدر آتش بریزید تا هر کس در داخل تانک است زغال شود. با تعجب زیاد دیدیم که در تانک، در میان آتش و دود، باز شد و ۳ گاردی مسلح بیرون جهیدند. من مسلسل را آتش کردم و بعد گلوله‌های دیگر از اطراف، گاردی‌ها را از فراز تانک سرنگون کردند، با روشن شدن هوا، حریق تانک هم فرو نشست. حالا من یک اسیر داشتم: یک گروه‌بان یکم گارد، مردم بر سرش ریختند. مردی می‌خواست با قمه سرش را ببرد، که مانعش شدیم. در همین وقت خبر رسید دو تانکی که قبلاً از برابر ما گذشته بودند، هنگام بازگشت، زیر پل فوزیه به‌دام افتاده‌اند..."

مردم روی جنازه غرقه در خون گاردی‌ها با نفرت تکان‌دهنده‌ای تف می‌کردند. جنازه‌ها را به‌این طرف و آن طرف می‌کشیدند و به آمبولانس نمی‌دادند. یکی از رفقای فریاد زد:

"بیائید اینجا... یکی از موش‌ها هنوز توی تانک است."

با تهدید طمانچه او، مرد نسبتاً مسنی که موهای جلو سرش ریخته بود، بارنگ‌پریده میت‌آسا از تانک بیرون خزید. یک بی‌سیم در دست داشت. گویا فرمانده تانک‌ها بود. گلوله بر سرش باریدن گرفت. از داخل تانک ده‌ها نوار فشنگ و چند گلوله تانک به‌دست آمد.

ما دو اسلحه کمری: یک کلت و یک براونینگ بلژیکی و چهار نارنجک‌آتشزا داشتیم. برای این‌که شناخته‌نشویم، دوتایمان با دستمال صورتان را پوشانده بودیم و یکی دیگر از رفقای مثل حاجی‌فیروز، چهره‌اش را با دوده سیاه کرده بود. مردم با احترام و شوق عجیبی برایمان راه‌باز می‌کردند. بعضی‌ها برایمان کف می‌زدند. زن‌ها و مردان پیر از ته دل دعایمان می‌کردند. بغض در گلویمان سنگینی می‌کرد. نزدیک میدان شهدا، جوانی که خود را خبرنگار کیهان معرفی کرد، از ما پرسید:

— چریک فدایی هستید؟

رفیق مسعود، شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت:

— نه!

— پس مجاهدید؟

مسعود باز گفت:

— نه!

و در حالی که دور می‌شدیم، گلوله‌های به‌طرف آسمان شلیک کرد و فریاد زد:

— در روزنامه‌تان بنویسید پارتیزان‌های توده‌ای به‌کمک برادران قهرمان نیروی هوایی می‌روند...

در تقاطع تهران نو - قاسم آباد، جمعیت در بین شعارهای "الله اکبر" فریاد می‌زدند :
- رهبران، رهبران، ما را مسلح کنید .

چهره‌ها پرازخشم و سرگشتگی بود . در حالی که سراپا آماده هجوم به قلب مرگ و خطر بودند و مثل سیر و سرکه در هم می‌جویدند ، نمی‌دانستند با دست‌خالی چه بکنند . گروهی از آن‌ها را جمع کردیم و گفتیم :

- درست نیست همین‌طور دست‌روی دست بگذاریم و با دادن شمار دلمان را خوش کنیم . انقلاب وارد مرحله مسلحانه شده و به‌زودی تمام شهر را می‌گیرد . چندتا از جوان‌ها با آشفته‌گی گفتند :

- چکار می‌توانیم بکنیم ؟ گفتیم :
- باید به مبارزان نیروی هوایی کمک کنیم ، وگرنه گاردی‌ها نابودشان می‌کنند . همه با اضطراب و لاعلاجی پرسیدند : -
آخر چطور؟

- باید سنگر درست کنیم ، خیابان‌ها را روی عبور نیروهای گاردی ببندیم ، با هرچه دم‌دستان است برای دفاع و حتی حمله اسلحه بسازیم ... از کوکتل مولوتف شروع می‌کنیم .

در عرض نیم ساعت نزدیک به ۱۰۰۰ گونی و ۱۵۰۰ شیشه پرسی و ودکا و غیره جمع شد . فورمول ساختن کوکتل مولوتف را نوشتیم و به دست چندتا از جوان‌های پرحرارت دادیم . آن‌ها با شور زاید الوصفی بلافاصله شروع به کار کردند . کارگاه بمب‌سازی را به کنار دیوار یک گاراژ بزرگ که از محیط مسکونی دور بود ، منتقل کردیم . هرکس به کاری مشغول شد . وظایف مختلف به‌تیم‌های جداگانه محول شده بود . بعضی سنگر می‌کنند . برخی با خاک و ماسه گونی‌ها را پر می‌کردند . عده‌ای بمب‌های شیشه‌ای را در سنگرها توزیع می‌کردند . سراسر خیابان به یک جبهه فعال تدارک جنگ می‌ماند . چند نفر هم بایک اتومبیل زیان مشغول جمع‌آوری پنبه ، الکل ، باند ، ملحفه و سرنگ برای بیمارستان بودند . آن هرج و مرج و سرگردانی اولیه ، جای خود را به نظم هيجان‌انگیز و پرتلاشی داده بود . پس از آن‌که سنگرهای خودمان برپا و مجهز شدند ، شروع به توزیع کوکتل مولوتف‌ها در محله‌ها و خیابان‌های اطراف کردیم .

نزدیک ظهر ، نیروی کمکی گارد با ۷ اتومبیل ریو سر رسیدند . ما در سنگرها آماده حمله به آن‌ها بودیم . بعضی از مبارزان روی بام‌ها کمین کرده بودند . مردم شور و شهادت افسانه‌واری برای نبرد و درآویختن با همه خطرات آن داشتند . این نخستین نبرد ما بود و دل‌هایمان از شدت بی‌تابی و هیجان مثل دهانه یک آتشفشان بود . حمله با کوکتل‌ها آن قدر وسیع و مهیب بود که در یک لحظه هر هفت "ریو" در دود و آتش گم شدند . یکی از گاردی‌ها در داخل اتومبیل سوخت و غریب مردم مسلح چون تندر خیابان را به لرزه درآورد . من و رفقای دیگر مرتب به سنگرها سرکشی می‌کردیم . نه ، این توده‌های مصمم و از جان گذشته واقعا غیرقابل شکست بودند . آنها حاضر بودند تا به اعماق جهنم هم بیورش ببرند .

یک افسر نیروی هوایی ، که صورتش را با دوده سیاه کرده بود ، خودش را به من رساند . در دستش یک مسلسل یوزی بود . مردم چون یک سردار فاتح از او استقبال می‌کردند ... برایش کف می‌زدند و صورت سیاهش را بارها و بارها غرق بوسه می‌کردند . افسر قهرمان وقتی سنگرهای آماده و نتیجه نخستین پیروزی مردم را دید ، بغضش ترکید و اشک پهنای صورتش را خیس کرد . از من پرسید :

- این سنگرها را شما مهیا کرده‌اید ؟

گفتم :

- بله .

گفت :

- دستتان درد نکند ، مراباش که آمده بودم بگویم راه‌بندان کنید و سنگر بسازید ، اما مردم پیشاپیش همه کارها را روبراه کرده‌اند .

دوباره بغضش ترکید . مراد را غوش گرفت و پیشانی‌ام را بوسید . محکم بغلش کردم و گفتم :

- ما حتما پیروز می‌شویم .

برق عجیبی در چشم‌هایش درخشید و گفت :

- حتما !

پاهایم را محکم بهمم کوبیدم و به حالت خیردار نظامی گفتم :

- ارتش خلق در قاسم‌آباد تا پای جان در اجرای اوامر برادر فرمانده گوش به فرمان است .

سلام نظامی داد و با لحن رسمی محکمی گفت :

- ارتش خلق ایران گوش به فرمان آزادی است ... پیش به سوی آزادی ...

و سپس دستم را به گرمی فشرد و با قامت استوار دور شد . رفقا و مردم که ناظر این صحنه بودند ، کف می‌زدند . ما

دوباره به سوی سنگرها رفتیم . می‌دانستیم که لحظه نبرد واقعی ، نبرد مرگ و زندگی ، به سرعت فرا می‌رسد ...

سر لشکر ریاحی را اسیر کردیم

ما بمب‌های آتش‌زا را روی تانک‌هایی که زیر پرل فوژی به دام افتاده بودند ، انداختیم و مردم با کوکتل‌های مولوتف دریایی از آتش‌مسوی آن‌ها سرازیر کردند . گاردی‌هایی که از درون تانک‌های شعله‌ور گریختند ، با گلوله درو شدند . از داخل یکی از تانک‌های از کار افتاده ، سرلشکر ریاحی را بیرون کشیدیم . پیرمرد مزدور خودش را به موش‌مردگی زده بود و می‌خواست از شلوغی استفاده کند و قاطی مجروحین از صه‌لکه بگریزد ، اما زود شناختیمش . در همین موقع یک گلوله به‌ران و گلوله دیگری

به طرف شکست شلیک شد. مردم اجازه نمی دادند تیمسار آدمکش را بدون آمبولانس ببریم. اما هرطور بود، از جنگ جمعیت عصبی و شعلور از نفرت بیرون کشیدیمش و توی آمبولانس انداختیمش. اسیر جاق و چله‌ای بود، اما مشکل از زخم‌هایی که برداشته بود، جان بدربرد.

حمله به پادگان عشرت‌آباد

به طرف پادگان عشرت‌آباد همراه افتادیم. همه مبارزان بر ماشین‌ها و موتورها و وانت‌ها سوار شدند. در همان اولین دقائق تیراندازی، پادگان نشان داد که رغبت چندانی به مقاومت ندارد. بالای ساختمان سنگر گرفته بودیم. گارد شهربانی مقاومت ضعیفی کرد. ناگهان دسته دسته از گاردی‌ها، درحالی که لباسهایشان را کنده بودند و لخت شده بودند، خود را تسلیم کردند. با بلندگو اعلام شد که کسی به سوی آن‌ها تیراندازی نکند. مردم با بولدوزر چند نقطه دیوار پادگان را خراب کردند. چند گروه وارد قسمت جلوی پادگان شدند. آن‌ها با کوکتل حمله کردند و بخشی از ساختمان را به آتش کشیدند. چند اتومبیل آخرین سیستم سواری هم که داخل حیاط پادگان بود، آتش گرفت. دو ساعت اول نشان داد که پادگان توانایی مقاومت ندارد. شدیدترین آتش در قسمت انتهایی پادگان متمرکز بود. در ساعات اول ما به هیچ وجه از موقعیت پادگان عشرت‌آباد اطلاع نداشتیم. از هر سو به طرف پادگان شلیک می‌کردیم. هر آتشی را با آتش پاسخ می‌گفتیم. ولی هدف‌گیری مشخصی نداشتیم. در این مدت ۹۰ درصد فشنگ مبارزان تمام شد.

محاصره شدگان می‌کشیدند زمان مقاومت را کش بدهند و مبارزان لحظه‌ای در تیراندازی توقف نمی‌کردند. چندبار تقاضای فشنگ از پائین کردیم. هر بار پاکت‌های کوچک بیست تایی می‌آمد. چند نفرمان برای گرفتن فشنگ پایین آمدیم. فوق العاده کم بود. همه فریاد می‌زدند و فشنگ و خشاب می‌خواستند. جلوی در ورودی آدمم. یک کامیون در سمت جنوبی پادگان ایستاده بود. عده‌ای که به نظر می‌رسید از طرف مساجد آمده‌اند، هروسپه‌ای که از پادگان بیرون می‌آمد، جمع‌آوری می‌کردند. آن‌ها چند جعبه فشنگ و صدها خشاب گردآورده بودند. به آن‌ها گفتیم: این عمل شما خلاف است. درحالی که مبارزان مثل برگ خزان به زمین می‌ریزند و فشنگ و خشاب ندارند، شما این همه مهمات این‌جا انبار کرده‌اید. گفتند: ما این‌ها را به کمینه امام می‌بریم. اصرار بی‌فایده بود. ما دوباره وارد پادگان شدیم. از انتهایی پادگان تیراندازی به شدت جریان داشت. ما به راحتی می‌توانستیم از ضلع جنوبی وارد شویم. به قسمتی که بخش اداری تیب شهربانی بود، رفتیم. چون امکان داشت مدارکی باشد که طعمه حریق شود. چندین بسته مدارک را بیرون آوردیم. متأسفانه همه آن‌ها متعلق به راهنمایی و رانندگی، افراد شهربانی و قسمتی هم مربوط به حمل و نقل عادی بود. سپس به طرف در غربی رفتیم. از آن‌جا وارد پادگان شدیم. نزدیک به ۱۵ اسلحه‌خانه داشت. پر از اسلحه بود. برای این‌که هدف گلوله قرار نگیریم، از لای درختان کنار اسلحه‌خانه‌ها، به طور تویستی، فاصله‌های کوتاه را می‌دیدیم. داخل آسایشگاه‌ها و اسلحه‌خانه شدیم. صدها نفر داخل پادگان ریخته بودند. یک جعبه هزار فشنگی برداشتیم و به سرعت خارج شدیم. در اسلحه‌خانه حتی انواع تفنگ‌های قدیمی به چشم می‌خورد. از سلاح‌های جوراجور سرشار بود. مردم حتی لباس و پوشاک و گاهی وسایل عادی گارد را، که در آن‌جا بود، برمی‌داشتند. مردم خشمگین و به هیجان آمده، در آسایشگاه‌ها لباس‌هایی را که گاردی‌ها از تن درآورده و تسلیم شده بودند، با خیال راحت می‌پوشیدند و در صورت بزرگ و کوچک بودن، عوض می‌کردند. بالای سرشان رگبار ادامه داشت. اما گویی مرگ، رعب و وحشت خود را از دست داده بود. وقتی از پادگان خارج می‌شدیم، یک گلوله درست از روبروی صورت یکی از رفقا گذشت. دراز کشی شدیم. گلوله‌ها در اطرافمان زمین را می‌شکافتند. مرکز آتش را به رگبار بستیم و سینه‌خیز به سوی سنگرهای دشمن به پیش رفتیم. محشر غریبی بود. تا نزدیک ساعت سه بعد از ظهر در جنگ بودیم. افراد گارد که از دفترهای ساختمان‌های پادگان تیراندازی می‌کردند، اغلب از مقامات بالای ارتش بودند. نزدیکی‌های ساعت سه آن‌ها دیگر مقاومتشان فروکش کرد. رفقا می‌گفتند گویا تعدادی از آن‌ها کشته شده‌اند. شاید هم در برابر جبهه برهیت خلق مسلح، که دم به دم توانایی‌تر می‌شد، مایوس شده بودند. اغلب آن‌ها به طریقی از مهلکه گریختند. تقریباً عصر بود که به سوی پادگان باغشاه رفتیم. فرور پیروزی به یکبارچه آتش تبدیلیمان کرده بود. بعضی از رفقا از شدت هیجان سلاحهایشان را در دست می‌فشرده و با حالتی عصبی اشک می‌ریختند...

وقتی مدرسه نظام توسط مردم آزاد شد، عوامل رژیم برای این‌که اسناد و دفاتر و مدارک به دست مردم نیفتد، بخشی از ساختمان را به آتش کشیدند. ما از برابر مدرسه نظام گذشتیم و خود را به باغشاه رساندیم. پادگان باغشاه یکی از صحنه‌های خونین و دل‌آورانه بیکار انقلاب با ضدانقلاب مسلح بود. مردم از هرسوی شهر به طرف پادگان سرازیر شده و این دژ و زندان رژیم دژخیمان را درهم شکسته بودند. ما از در قدیمی، که اینک خیابان شده بود، به طرف چپ پیچیدیم. دو اتاق نگهبانی، یکی در فاصله ده قدمی و دیگری در ۵۰ قدمی در وجود داشت. به سوی جنوب پادگان رفتیم. زاغه‌های پر از مهمات این‌جا بود. تا دلتان بخواهد خمیازه، نارنجک و مین، رویهم تلنبار شده بود. اما تفنگ و مسلسل، که همه شایق آن بودند، اصلاً به چشم نمی‌خورد. یک انبار بزرگ زیرزمینی، پر از فشنگ‌های مختلف بود. تعدادی نارنجک با خود برداشتیم و روانه غرب پادگان شدیم. در حدود ۵۰ متری زاغه‌های پر از مهمات دوتا اتاق وجود داشت که به ظاهر دفترکار می‌نمود. کمی آن‌جا بود برسوزنیم و به طرف جنوب غربی رفتیم. پنج یا شش انبار کوچک اسلحه به ابعاد سه متر در سه متر در این نقطه قرار داشت. پانزده تا بیست نظامی مسلح از انبارها محافظت می‌کردند. آن‌ها با شلیک پیاپی به زمین و گاهی هوا، جمعیتی را که می‌خواست وارد انبارها شود، عقب می‌زدند. پادگان سقوط کرده بود. با این حال بر گرد انبار اسلحه مقاومت هنوز ادامه داشت. ما به پاسداران حمله کردیم. به دنبال ما جمعیت انبوه به یکباره هجوم برد. در انبار را گشودیم. در نهایت حیرت در انبار اسلحه به آن اهمیت و بزرگی بیشتر از حدود هزار اسلحه نیافتیم. مردم در یک چشم به هم زدن مسلح شدند. غرض الله اکبر با شعار "مسلسل، مسلسل، جواب ضد خلق است" زمین و آسمان را می‌لرزاند. ارتش خلق در میان خون و هجوم و مرگ و دلیری متولد می‌شد. وقتی برمی‌گشتیم لکه‌های درشت خون جابجا روی زمین مانده بود. اما هیچ‌کس به فکر مرده‌ها نبود. مردم مسلح به استقبال زندگی نو می‌رفتند. زندگی و زنده‌ها مهم تر بودند.

ما گروهی از مردمرا، که با انواع سلاحها مجهز شده بودند، جمع کردیم تا هدف بعدی حمله را تعیین کنیم. شور مبارزه از چشمهای مفرور و کینه‌جو شراره می‌زد. یکی گفت:

— برویم به مرکز ساواک!

یکی دیگر فریاد زد:

— کاخ نیاوران!

سومی همه را برای فتح زندان اوین می‌خواند. سلاحها را توی مشت می‌فشردند و در هوا تکان می‌دادند. چنان محکم و جدی به اسلحه غنیمت گرفته چسبیده بودند، که گویی شیشه عمرشان بود...

شهدای حزب در روزهای انقلاب

سهم مردگان در بیروزی، بیشتر از زندگان بود. آنها تا آخرین ذره هستی سوزان و آخرین نفس پهلوانی‌شان را هدیه کردند، بی آنکه بهایی برای این گنج بیگران مطالبه کنند. در برابر خاطر به خون آغشته آنها سر تعظیم فرود می‌آوریم. در برابر نام مقدسی که خاکستر زندگی آنها را در خود نگهداشته، با حضور قلب سکوت کنیم. برترین تحلیل، ادامه راه آنهاست. چنین تجلیی یاری رساندن به ادامه حقیقت خود آنهاست:

رفیق شهید محمد جانجانیان

دبیر سندیکای کارگران بافنده سوزنی، در نبردهای خونین تسخیر کلانتری ۶ و میدان ارک شرکت داشت و هنگام نجات یک رزمنده مجروح، در برابر رادیو، هدف گلوله قرار گرفت. در مراسم یادبود این توده‌ای قهرمان، که توسط دوستان کارگزار برگزار شد، پیام ایمانی رفیق شهید، که خود در رویاهای پرولتری‌اش بدان ابدیت بخشید، به این مضمون قرائت شد:

"محمد همیشه می‌گفت: حزب توده ایران مثل چشمه‌ای می‌ماند. همه به آن می‌تازند: روشنفکران، خرده‌بورزواها، ارتجاع، بیخبران، سرسپردگان و امپریالیسم... ولی این چشمه همچنان زنده است و می‌جوشد و همه این گل‌ولای را می‌شوید... سرانجام همه به حقانیت آن اعتراف خواهند کرد."

رفیق شهید خسرو مقصودی

دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران، در نبرد روز ۲۲ بهمن برای تصرف رادیو ایران، در میدان ارک به خاک و خون غلتید. رفیق قهرمان راه حزب توده ایران را، راه رستگاری نهایی جویندگان حقیقت می‌دانست. در آستانه قیام به رفقای حزبی‌اش گفته بود:

"آنچه آموخته‌ایم، اینک باید به کار ببریم. بکروز هر کلمه‌ای که می‌آموختیم و به دیگران می‌دادیم، برابرتراز سدها گلوله بود. و امروز هر گلوله پرمعنی‌تر از هزاران هزار کلمه است."

نادر عبدالمناف

کارگر آرماتوربند، در حمله به یک مرکز ساواک، در کوی اطباء تبریز، بر اثر اصابت گلوله به جمجمه‌اش به شهادت رسید. در این حمله، یکی دیگر از رفقای توده‌ای به شدت مجروح شد. نادر به هنگام مرگ سلحشورانه‌اش فقط ۱۸ سال داشت. اما همین سالیان سرشار از کارورنج، با همه کوتاهی، نمونه‌وار بود. طول زندگی به چه کار می‌آید، اگر عمقی نداشته باشد. نادر مبارزه را آتشین و درفش هویت خود ساخته بود.

ابراهیم مفتاح

در جامه سربازی... او به خاطر هدف‌های انقلابی در دانشکده علم و صنعت (رفیق شهید در رشته متالورژی تحصیل می‌کرد) به سربازخانه تبعید شد.

محمد سلطانیزاده

حلم راهنمایی خوی، در بحبوحه نبرد همه‌جانبه انقلاب و ضدانقلاب، با رگبار پلیس آریامهری در فلکه مرکزی شهر خوی چون سرو شادابی ریشه‌کن شد. گلوله پنهانی او را شکافت و با نفز پریشان شده‌اش روی دیوار، نقش یک جنایت و یک حماسه را توأماً تصویر کرد. در کنار این نقش، مردم شاخه‌های سرسبز سرو را به دیوار نصب کردند، تا تیرک این جان عاشق، در یادها بماند. محمد در راس یک گروه حزبی قرارداداشت و در روز شهادت قهرمانی او، یکی دیگر از رفقای گروهش از ناحیه سینه به شدت مجروح شد.

و باز رفقای دیگری که در جریان انقلاب، در روزهای قبل یا بعد از قیام، به صف طولانی شهدای حزب پیوستند.

حجت‌الله قریشی

دبیر دبیرستان‌های مازندران، انسان والایی که عشق به مردم و کینه به خصم آن‌ها، قطب‌نامه زندگی پررزم و شراو بود. این سخن اوست که:
"با حزب توده ایران، تاریخ و سرگذشت شگرفی هم‌دوش است... چیزی مرموز و پرجاذبه، چیزی به تیرک روزه و سیامک و وارطان در سطر سطر تاریخ این حزب در طغیان است. چیزی شبیه موج و توفان."

علی مطلب‌زاده

کارگر و دانش‌آموز، دربرایرسفارت آمریکا، با رگبار گلوله به شهادت رسید. رفیق شهید کارگری کارگزاده بود و پیش از آن که مدرسه را تمام کند، دانشگاه جامعه را با فراست و قریحه سرشاری تجربه کرد.
از آنان پیام‌وریم. مرگ سرخ آنها چون زندگی سرسبزشان، حاصلخیز بود. در سوگ و یاد آنان، اندوه را به نیرو بدل کنیم.